

بازخوانی شعر احمد شاملو در چارچوب رویکرد ساختارگرایی

رشید هاشمی، * فرهنگ ارشاد، **

سیف اله سیف الاهی، *** فیروز راد ****

(تاریخ دریافت ۹۷/۰۴/۲۳، تاریخ پذیرش ۹۸/۰۳/۲۰)

چکیده: این مقاله تحلیلی بینا رشته‌ای بین جامعه‌شناسی و ادبیات است و سعی دارد شعر احمد شاملو را از منظری جامعه‌شناختی بررسی نماید. برای این منظور ضمن استفاده از نظریه‌های مختلف جامعه‌شناختی مربوط حوزه ساختارگرایی، از روش‌شناسی تحلیل گفتمان فوکو و تحلیل گفتمان انتقادی فرکلاف نیز استفاده شده است. نتایج حاصل از این تحقیق نشان می‌دهد که شعر شاملو دارای تعیین معنایی و خطی است که در آن ارتباط دال و مدلول یک به یک است. این امر امکان تولید معنی و خوانش‌های مختلف در آثار وی را کاهش می‌دهد و از این رو بافتی ساختارگرایانه به آثار و اندیشه‌های وی داده است. این تحقیق همچنین نشان می‌دهد که ادبیات ایران همپای ادبیات جهانی از ظرفیت بالایی در پرداختن به مسائل انسانی و اجتماعی برخوردار است و دارای رویکردهای متفاوتی در تفسیر این مسائل است که روایت شاملو تنها یکی از آنهاست. این تحقیق و کارهای مشابه ضمن کشف چنین توانمندی‌هایی، از مهم‌جوریت این آثار کاسته، اهمیت تحقیقات بینارشته‌ای را روشن نموده و ضرورت آموزش توأمان آن‌ها را در رشته‌های دانشگاهی مربوطه یادآور می‌شود.

مفاهیم اصلی: تحلیل گفتمان، دال، ساختارگرایی، شعر معاصر، مدلول.

*. دانشجوی دوره دکتری جامعه‌شناسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات تهران

rashidhashemi@yahoo.com

** استاد بازنشسته گروه جامعه‌شناسی، دانشگاه شهید چمران اهواز (نویسنده مسئول) ershadaf@gmail.com

*** دانشیار گروه جامعه‌شناسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات تهران

**** استادیار گروه جامعه‌شناسی، دانشگاه پیام نور تبریز

مقدمه و بیان مسئله

در میان شاخه‌های هنری گوناگون، ادبیات جایگاه ویژه‌ای دارد چرا که ویژگی اصلی ادبیات، زبان محور بودن آن است. به این معنی که ادبیات جهان را به کلمات منتقل می‌کند و امکان بازنمایی جهان از دیدگاه نویسنده را به وجود می‌آورد. این بازنمایی در صور ادبی مختلفی چون شعر، داستان، نمایش نامه و رمان، خود را نشان می‌دهد. در کنار این صورت‌های مختلف ادبی، با شکل‌های متنوع نقد و نظریه ادبی نیز مواجهیم. نظریه‌هایی چون فرمالیسم، ناتورالیسم، رئالیسم، ساختارگرایی و پس‌ساختارگرایی از این جمله‌اند. نویسندگان بزرگی چون بالزاک، استندال، چخوف، پوشکین، گوگول، بودلر، داستایفسکی، تولستوی و بسیاری دیگر در زمره کسانی هستند که کاربرد اجتماعی از اثر ادبی را به خوبی معنا کردند. در واقع غنای اجتماعی و انسانی موجود در این آثار بود که پیدایش دانشی به نام جامعه‌شناسی ادبیات را به دنبال داشت و نظریه‌پردازی و تحلیل جامعه‌شناسانه این آثار به وسیله کسانی چون لوکاک، گلدمن، کریستوا، بارت و بسیاری دیگر موجب رشد و توسعه دانش جامعه‌شناسی ادبیات گردید. این امر در مورد ادبیات ایران نیز که دارای غنای کیفی و کمی قابل توجهی است صدق می‌کند. ادبیات ایران دارای تاریخی کهن و طولانی است که از قبل از رودکی آغاز و با فردوسی، مولوی، سعدی، حافظ و بسیاری دیگر تا به امروز ادامه یافته است. بسیاری از این آثار توسط کسانی چون مختاری، پوپنده، ارشاد و دیگران مورد تحلیل‌های جامعه‌شناختی قرار گرفته‌اند. در دوره معاصر نیز با شبه مدرن شدن جامعه و به دنبال آن پیچیده تر شدن شرایط اجتماعی، استفاده از ادبیات و از جمله در شعر و رمان، در تحلیل شرایط اجتماعی جامعه ایران به شکل وسیع‌تر، ژرف‌تر و نظام‌مندتر رواج گسترده است؛ به ویژه به دنبال تحولی که نیما یوشیج در شعر معاصر به وجود آورد. وی بنیان‌گذار سبکی از شعر شد که محدودیت‌های عروض و قافیه را از میان برداشت و یا تقلیل بخشید و شکلی رها و آزادتر از قبل به شعر داد که در آن اهمیت محتوا و موضوع بیش از گذشته مورد تأکید قرار گرفت. شکل جدید شعر و امکان آزادی عمل بیشتر در آن، خیل کثیری از علاقمندان به هنر، ادبیات و مسائل اجتماعی را به استفاده از این سازوکار در بیان رویکردها و باورهای‌شان ترغیب نمود. به این ترتیب ادبیات ایران به محل اساسی صحنه آرایه‌های علائق، باورها و نگرش‌های گوناگون هنری، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی بدل شد. این امر اهمیت تحلیل جامعه‌شناختی آثار ادبی مذکور را بیش از گذشته روشن نمود و نیز این‌که جامعه‌شناسی ادبیات می‌تواند اشکال و صورت‌های پنهان و آشکار مسائل اجتماعی موجود در چنین آثاری را روشن‌تر نماید. چنان‌که احمد شاملو از شاخص‌ترین چهره‌های ادبی معاصر است که باور دارد شعر به طور عام و شعر وی به طور خاص باید با جدیت داعیه آزادی خلق را در پی داشته باشد. شاملو وظیفه و تعهد اجتماعی مشخص و تبیین شده‌ای برای شعر قائل است و تخطی از این چارچوب کلی را موجب از بین رفتن ماهیت شعری اثر ادبی می‌داند.

شعر حربۀ خلق است/ زیرا که شاعران/ خود شاخه‌ای ز جنگل خلق‌اند (شاملو، ۱۳۹۴: ۱۴۰).
دغدغۀ اصلی ادبیات شاملویی مسائل و مشکلاتی است که کرامت و آزادی انسان را از بین برده و
خداشه دار نموده است، از این رو ضمن نقد شرایط مذکور، ویژگی‌های جامعه آرمانی مورد نظرش را
نیز توضیح می‌دهد. شاملو اشعار بسیاری در رثای کسانی دارد که در راه آزادی و درد مشترکی که او
از آن‌ها یاد می‌کند کشته شده‌اند.

من درد مشترکم/ مرا فریاد کن

ویا:

آه اگر آزادی سرودی می‌خواند/ کوچک/ همچون گلوگاه پرنده‌ای/ هیچ‌کجا دیوار فروریخته‌ای
برجای نمی‌ماند (شاملو، ۱۳۹۴: ۷۹۹)

شاملو آزادی را امکان اصلی آبادانی می‌داند که حاصل آن رهایی و رشد همه فضایل و کرامت
انسانی است. این تأکید مطلق انگارانه بیشتر به یک راه حل نهایی شبیه است. این‌که این آزادی
دارای چه ویژگی‌ها و شاخصه‌هایی است و بافت فرهنگی و سایر ویژگی‌های اجتماعی جوامع چه اثر
تعاملی و متقابلی می‌توانند بر معنا داشته باشند، زیاد مورد توجه قرار نمی‌گیرد.

دیدگاه شاملو در راستای کلی ادبیات اجتماعی متعهد و ساختارگرایی قرن بیستم قابل ارزیابی
است. ادبیاتی عدالت محور، آزادی‌خواه و رهایی بخش. کسانی چون آندره مالرو، آپتین سینگر،
آندره ژید، گارسیا لورکا و بسیاری دیگر را می‌توان از جمله این افراد دانست که اغلب متأثر از
ایدئولوژی سوسیالیستی و ضد سرمایه‌داری دغدغۀ دردمندی انسان از بی‌عدالتی، حاکمیت سرمایه و
ساختار طبقاتی جوامع را داشتند. اگرچه امید تعدادی از این افراد به سوسیالیسم به‌عنوان الگویی
رهایی بخش و جهان‌شمول بعد از آشنایی با آنچه در این کشورها اتفاق افتاده بود رنگ می‌بازد. اما
لزوماً به خروج آن‌ها از زیر بار افکار ساختارگرایانه منجر نمی‌شود و تنها نوعی جابه‌جایی و تغییر
موضوع ایدئولوژیک در آن‌ها اتفاق می‌افتد.

با این توضیح پرسش‌هایی که این تحقیق در صدد پاسخ‌گویی به آن‌ها است از این قرارند:

- ۱- آیا رویکرد ساختارگرایی می‌تواند برای فهم و تفسیر شعر احمد شاملو مناسب باشد؟
- ۲- آیا ایده ساختارگرایی تکوینی، می‌تواند برای تکمیل فهم و تفسیر شعر شاملو کمک‌کننده باشد؟
- ۳- کارکرد اجتماعی و فرهنگی این پژوهش حاضر و تولیدات ادبی و هنری از این دست چیست؟

چارچوب مفهومی تحقیق

این مقاله در پی توضیح این امر است که شعر شاملو را می‌توان ساختارگرایانه نامید. به این
معنی که معنا از قبل و متأثر از یک صورت معرفت‌شناسی، آماده و در قالب بیانی ادبی یعنی شعر
آورده شده است. در چنین متونی که تعلقات ساختارگرایانه دارند یک جزء در ارتباط با کل

بزرگ‌تری سنجیده می‌شود. جزء متأثر از کل است و سعی دارد تا پیام رسان کل باشد. این امر امکان کشف الگوهای ساختاری را می‌دهد که در پس سیمای ظاهری جهان و از جمله متون و آثار ادبی ایدئولوژیک چون متن شاملو قرار دارد. مطابق دیدگاه فردیناند دو سوسور - که از بنیان‌گذاران ساختارگرایی نوین است - در این گونه متون ارتباط دال و مدلول یک‌به‌یک است. هر دالی به یک مفهوم بیرون از خود اشاره دارد و امکان برساخت معنی در این گونه متون وجود ندارد بلکه هدف محقق باید کشف معنی و مفهوم تنها و یکه‌ای باشد که در متن قرار دارد.

برای توضیح بیشتر، به‌طور خلاصه اشاره می‌کنیم که لوی - اشتراوس در پژوهش‌های پیش‌گامانه خود در حوزه فرهنگ و جامعه، از آموزه‌های سوسور استفاده کرده و نظریه ساختارگرایی را گسترش داده است. او از ایده تقابل دوتایی «دال - مدلول» سرمشق گرفته و نخست به تحلیل اسطوره و نظام خویشاوندی و سپس برای مطالعه کلیت فرهنگ، از این ایده بهره می‌گیرد. لوی - اشتراوس در پرتو مطالعات خود پی می‌برد که به‌طور کلی تمامی ساختار اندیشه ابتدایی انسان، بر همین تقابل‌های دوگانه استوار است. چنان‌که تقابل طبیعت / فرهنگ، زبان / معنا، زن / مرد، حلال / حرام، درست / نادرست، عدالت / ظلم و ... شالوده ساختار ذهن انسان و منطق او در فهم و معنای روابط اجتماعی است (برای مطالعه بیشتر، لینچ، ۱۳۵۶: ۱۳۱ - ۱۴۱؛ مندراس و گورویچ، ۱۳۵۶: ۱۹۱ - ۲۰۰). بنابراین، در واقع تقابل‌های دوتایی مختلف، شالوده تفسیر و تحلیل سلختارگرایانه در دیدگاه لوی - اشتراوس است. به‌نظر او این شالوده ساختاری، امری از پیش تعیین شده و داده^۱ است و بر این پایه است که انسان می‌تواند معنای روابط اجتماعی و فرهنگی (و از جمله متن ادبی) را کشف کرده و به مفهوم معین و یکه‌ای برسد که در ساختارهای اجتماعی - فرهنگی نهفته است.

همین مفهوم یکه، دارای ارتباط معرفتی با ساختار بزرگتر معنایی بیرون از خود است که در واقع تغذیه‌کننده اصلی و الگوی شناختی آن به حساب می‌آید. بررسی کارهای شاملو نشان می‌دهد که از ابتدا رویکرد و نگاه وی در گستره داشتن نوعی از دغدغه و نگرانی نسبت به انسان و مشکلات اجتماعی او قرار دارد. او ضمن توصیف وضعیت اجتماعی، که انسان مورد نظرش در آن قرار دارد، به نقد این شرایط و امکان انتقال به شرایط بهتر پسا انقلاب می‌پردازد که در این صورت می‌توان از مصائب و آلام انسانی کاست. مسئله این است که هم نقد و هم انقلابی که روایت می‌کند یعنی راه‌کار عبور از این وضعیت، متأثر از کلان روایت مذکور است. او در شعری با عنوان "روزنامه انقلابی" می‌نویسد:

هنگامی که مسلسل به غشغشه افتاد / مرگ برابر من نشسته بود / آن سوی نیز «کنکاش چه باید کرد و چگونه» / از خاطرم گذشت «چرا بر نمی‌خیزد پس؟» / مگر نه قرار است / که خون بیاید و / چرخ چاپ را بگرداند؟ (شاملو، ۱۳۹۴: ۸۴۵) شاملو مرگ و انقلاب و خون را امکانی برای رهایی می‌بیند و مشتاق آمدنش بود. خیزش انقلابی و تحول بنیادی برای رسیدن به وضعیت مطلوب از نوع نگاه‌های

ساختارگرایانه است و شعر شاملو در همین راستا قابل تحلیل است. شکل و ساختار بیرونی آثار شاملو حکایت از تسلط وی بر زبانی که به کار گرفته و حتی نبوغ وی در این زمینه دارد، اما در محتوا تابع ادبیات چپ انقلابی به‌عنوان کلان روایتی رهایی بخش باقی می‌ماند.

ساختارگرایی تکوینی لوسین گلدمن یکی دیگر از نظریه‌های مربوط به حوزه جامعه‌شناسی ادبیات است که در ادامه ساختارگرایی در تحلیل آثار شاملو قابل استفاده است. ساختارگرایی تکوینی عنوان اصلی روش شناسی گلدمن است که متأثر از ماتریالیسم دیالکتیکی و تاریخی است. دیدگاه گلدمن در مقابل دیدگاه ساختارگرایی غیر تکوینی قرار دارد که نگرشی غیر پویا و ایستا به موضوعات مورد مطالعه‌اش دارد و راه‌کاری است که تکیه‌اش فقط بر متن و جزئیات آن متمرکز است و ممکن است گاهی هم با پوزیتیویسم پهلو بزند. ویژگی اصلی ساختارگرایی تکوینی قانون دیالکتیک همیشگی ساختارشنکی - ساختارآفرینی است. همین نگرش باعث می‌شود تا از ساختارآفرینی به‌جای ساختار استفاده شود (پوینده، ۱۳۸۱: ۲۸-۲۷).

گلدمن برای درک این موضوع و ارتباط معنادار اثر ادبی با ساختار اجتماعی و تاریخی دوره‌ای که به آن مرتبط است، دو فرآیند تحلیل و شناخت متن ادبی را توضیح می‌دهد که البته این دو فرآیند در ارتباط با هم و به‌دنبال هم آورده شده‌اند. که عبارتند از: دریافت و تشریح. فرآیند اول دریافت متن است. دریافت متن یعنی شناخت معنادار اثر که نتیجه شناخت قوانین درونی ساختار اثر است. در مقابل تشریح به معنی گنجاندن ساختار معنادار اثر در ساختار کلی‌تر اجتماعی است. به عبارتی تشریح در پی گنجاندن دیالکتیکی این ساختار در کلیت تاریخی - اجتماعی به‌دست می‌آید. (پوینده، ۱۳۸۱: ۷۵) در واقع دریافت مسئله‌ای است مربوط به انسجام درونی متن که مستلزم آن است تا عین متن را بدون کلمه‌ای کم و زیاد در نظر بگیریم و در درون آن به جست‌وجوی یک ساختار معنادار جامع برآییم (همان: ۳۴۸). منتقد ادبی باید در پی کشف و دریافت ساختاری برآید که امکان توضیح کلیت متن را داشته باشد و سپس معنای درک شده از چنین متنی را که در آن جهان‌نگری نویسنده آشکار می‌شود به روشی دیالکتیکی به ساختارهای کلی اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی زمانه اثر پیوند دهد. در مرحله دریافت در شعر شاملو می‌توان نوعی ساختار درونی را کشف کرد. استفاده مکرر از واژه‌هایی چون فقر، استبداد، سیاهی، شب، خون، و در مقابل آن‌ها، آزادی، انسان، امید، عشق و رهایی به این ساختار درونی اشاره دارد یعنی توصیف شرایط نامطلوب موجود و نقد این شرایط و ترسیم وضعیت مطلوب، و در مرحله تشریح درمی‌یابیم که این پیام درونی ارائه شده در اثر در ارتباط با ساختار بیرونی است که به‌نوعی آبشخور ایدئولوژیک آن به‌شمار می‌آید.

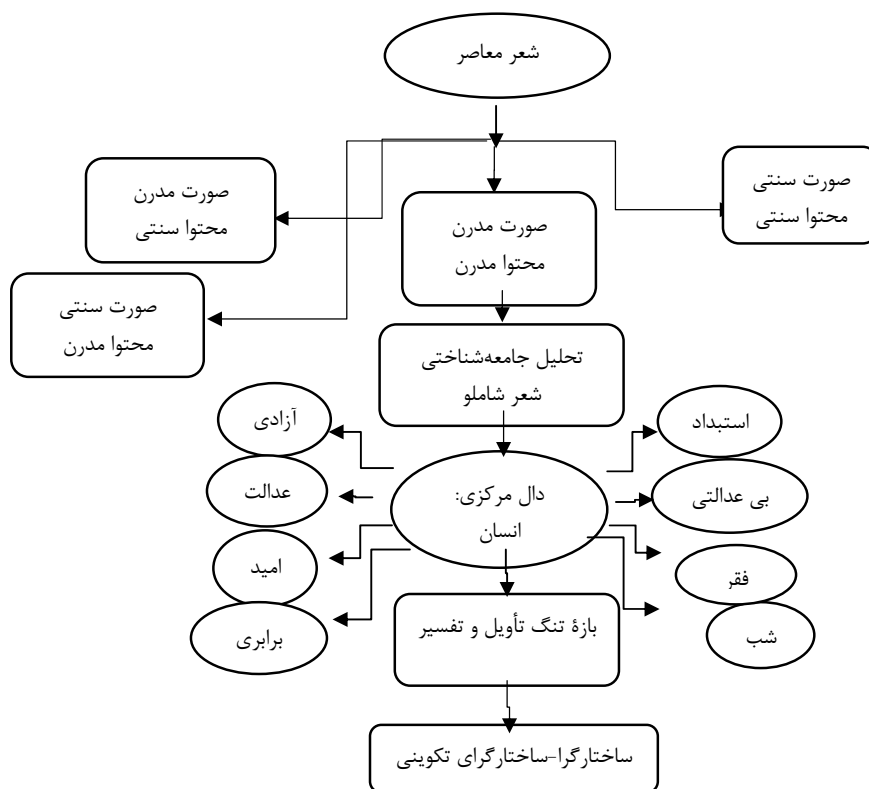
من هم‌دست توده‌ام / تا آن دم که توطئه می‌کند گسستن زنجیر را (همان: ۸۵۰)

شاملو در پی تلاش برای شکستن ساختار کلی موجود و بر ساختن ساختار جدیدی با استفاده از مفاهیم و الگوهای بیرونی است یعنی دیالکتیک همیشگی ساختار آفرینی - ساختارشنکی و به

همین دلیل رویکرد نسبتاً خطی و انسجام درونی آثار او روشن به نظر می‌رسد. از این نظر شاملو به طبقه‌ای تعلق دارد که گلدمن آن‌ها را افرادی با توانایی استثنایی می‌شناسد که با برخورداری از میزان بالایی از کنشگری و بیشینه آگاهی ممکن، به تکوین و تکمیل آگاهی و جهان‌نگری توده‌های مردم کمک می‌کنند. به عقیده گلدمن وظیفه این طبقه به‌عنوان «گروه اجتماعی ممتاز» کشف، روایت و فریاد پیامدهای ناشی از وضعیت‌های مختلف اجتماعی است که انسان معاصر با آن‌ها درگیر و در عین حال از آن‌ها آگاه نیست. با این وصف شاملو در زمره چنین افرادی قرار می‌گیرد که در موقعیت پیشاهنگی آگاهی بخشی به توده قرار دارد.

دریغا انسان/ که با درد قرون‌اش خو کرده بود/ دریغا/ پا در زنجیر و برهنه تن/ این نمی‌دانستیم و دوشادوش در کوچه‌های پر نفس رزم فریاد می‌زدیم (همان: ۵۲۶)

البته این پیشاهنگی به معنی برساخت معنی توسط نویسنده نیست بلکه وی واسطه نوع خاصی از معرفت‌شناسی به هستی است که تنها تبلیغ آن را به‌عنوان آموزگاری خیره به عهده دارد.



شکل ۱- الگوی مفهومی تحقیق

روش شناسی

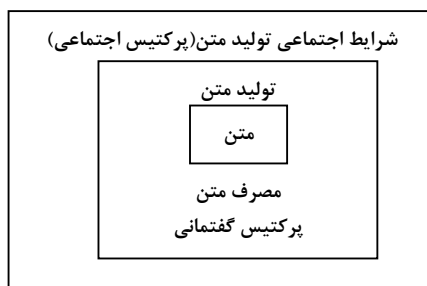
روش شناسی این مقاله در ادامه بحث نظری قبلی است. در این جا ضمن استفاده از نظریات مذکور از روش تحلیل گفتمان فوکو و فرکلاف نیز استفاده می‌شود. اساساً تحلیل گفتمان (در حالی که خود کیفیت نظریه‌ای نیز دارد) روش مناسبی در مطالعه متون و آثار ادبی است زیرا نشان می‌دهد که آثار ادبی مورد مطالعه اموری در خود، خودبسنده و خنثی نیستند بلکه در تعاملی دیالکتیکی با زندگی و شرایط اجتماعی انسان قرار دارند. در این راستا برای توضیح بهتر اهداف این مقاله از دو روش تحلیل گفتمان فوکو و تحلیل گفتمان انتقادی فرکلاف نیز استفاده می‌کنیم.

یکی از صورت های گفتمانی از نظر فوکو کنش‌های کلامی جدی یا گفتمان جدی است. کفتمان جدی ساختی ایدئولوژیک دارد و معنا در آن با معیارهای صدق و کذب همراه است. نهادهای قدرت در بساخت چنین گفتمانی نقش اساسی بر عهده دارند. تأیید یا انکار چنین گفتمان دارای عواقب جدی است. شکل زیر توضیح روشن‌تری از کنش‌های کلامی فوکو را نشان می‌دهد.

- | | | |
|---|---|------------|
| <p>۱- ساختی ایدئولوژیک و هسته‌ای سخت دارد؛</p> <p>۲- معنا با معیارهای صدق و کذب همراه است؛</p> <p>۳- نقش قدرت در بر ساخت گفتمان شایان اهمیت است؛</p> <p>۴- تأیید یا انکار آن دارای عواقب جدی است.</p> | } | گفتمان جدی |
|---|---|------------|

روش تحلیل گفتمان انتقادی فرکلاف نیز تحلیل روشمند آثار ادبی را امکان پذیر می‌سازد. این روش از آن جا در این مورد بسیار مفید است که امکان کشف فرآیندهای پنهان ایدئولوژیکی موجود در متون و نیز خاستگاه آن‌ها را نیز آشکار می‌نماید. به عقیده فرکلاف قدرت یا همان ساختارهای اجتماعی از عوامل اصلی این استتار ایدئولوژیک بودن معنا هستند. از نظر وی این ساختارها، متن و پرکتیس‌های گفتمانی را ابزار این تحمیل قرار می‌دهند. ادبیات ایدئولوژیک از جمله این پرکتیس‌های گفتمانی هستند. وی این صورت‌های ادبی را رخدادی ارتباطی می‌نامد که در توجیه و مردمی جلوه دادن فرهنگ و باورهای هسته قدرت نقش اساسی ایفا می‌کنند. در این جا شعر شاملو را می‌توان به‌عنوان یک رخداد ارتباطی در نظر گرفت که در این راستا عمل می‌کند. از نظر فرکلاف یک رخداد ارتباطی چون شعر که در این تحقیق مورد نظر است از سه بُعد تشکیل یافته است: ۱- متن. ۲- پرکتیس گفتمانی که تولید و مصرف متن را دربرمی‌گیرد. ۳- پرکتیس اجتماعی. در این تحقیق اشعاری از شاملو که انتخاب می‌شود به‌عنوان یک رخداد ارتباطی به‌شمار می‌آیند که هر سه ویژگی فوق را دارا هستند، به این معنی که متن بودن آن‌ها آشکار است؛ پرکتیسی گفتمانی به‌شمار می‌آیند چرا که شاملو شناخت ویژه خود از هستی و شرایط اجتماعی را ارائه می‌دهد؛ و بالاخره چون تأثیر ساختارهای اجتماعی بر آن‌ها به‌عنوان یک منبع معنایی به-

ویژه در شعر شاملو قابل مشاهده است یک پرکتیس اجتماعی نیز به‌شمار می‌آیند. فرکلاف مدل سه بُعدی فوق را در شکل ۲ نشان می‌دهد:



شکل ۲: مدل سه بُعدی تحلیل گفتمان انتقادی فرکلاف (فرکلاف، ۱۹۸۹: ۲۵)

این مدل چارچوبی تحلیلی برای تحقیقی تجربی در اختیار قرار می‌دهد و نیز گویای آن است که متن تنها بخشی از مفهوم گفتمان را تشکیل داده و این فرآیندهای پرکتیس گفتگویی و اجتماعی هستند که متن را در ارتباطی تن‌واره و ارگانیک با بافت اجتماعی آن قرار می‌دهند و امکان برون رفت از انزوای آن را به‌وجود می‌آورند. به‌این ترتیب تعامل یا پرکتیس گفتگویی، متن را وارد یک فرآیند تولید و توزیع و مصرف می‌کند. در این جاست که نقش خواننده به‌مثابه مصرف‌کننده متن و نوع نگاه او برجسته و مهم تلقی می‌شود. سه سطح یاد شده در تحلیل گفتمان انتقادی را که در نمودار ۳ آورده شده است از لحاظ مفهومی می‌توان بیشتر تحلیل کرد و آن را بر همان اساس در سه مورد زیر جمع بندی نمود:

- ۱- سطح توصیف، که روایتی از باورها و شناخت نویسنده از جهان اجتماعی است. در این مرحله به تأثیرات ساختاری بر متن پرداخته نمی‌شود.
- ۲- سطح تفسیر، به این نکته اشاره دارد که چه مباحث اجتماعی توسط نویسنده (با شاعری چون شاملو) بیان شده و مورد توجه قرار گرفته است. این مباحث تحت تأثیر ایدئولوژی است که به‌صورت عقل سلیم و اموری بدیهی درآمده‌اند. در این‌جا با حضور کنش‌گرانه و فعال خواننده نیز مواجهیم.
- ۳- تبیین، در این مرحله به تأثیر ساختارهای اجتماعی، که از نظر فرکلاف همان مناسبات قدرت و ایدئولوژی است بر پرکتیس گفتگویی پرداخته می‌شود. نیز اثر متقابل این گفتمان بر ساختارهای مذکور بررسی می‌شود. از آن‌جایی که مرحله تبیین مبتنی بر یافتن ارتباط متقابل پرکتیس‌های گفتگویی و پرکتیس اجتماعی است، لازم است محقق در این مرحله از سایر رشته‌های علمی که در این تحقیق جامعه‌شناسی است استفاده کند تا پیوندهای بین پرکتیس‌های گفتگویی و ساختارهای اجتماعی و فرهنگی را بیشتر روشن نماید. در پی چنین کوششی است که ساختارگرایی تکوینی، ممکن و محقق می‌شود.

اعتبار: در این جا به آن مفهومی که در معرفت‌شناسی پوزیتیویستی مطرح است نمی‌تواند وجود داشته باشد، زیرا در آن جا اصل بر این است که واقعیت را فارغ از سوگیری و نیت مؤلف و محقق بازتاب دهیم، در حالی که در تحلیل گفتمان که مبتنی بر ساختارگرایی اجتماعی است این امر مردود است. در هر حال باید معیارهایی را در نظر داشت تا تحقیق اعتبار لازم را داشته باشد. رعایت و توجه به نکات زیر آن چنان که یورگنسن و فیلیپس نیز بیان کرده‌اند، می‌تواند شاخص‌های اساسی برای اعتبار پژوهش‌هایی از این دست باشد:

الف- تحلیل باید محکم و استخوان‌دار باشد. بهترین حالت این است که تفسیر مبتنی بر مشخصه‌های متن باشد و نه صرفاً یک مشخصه واحد.

ب- تحلیل باید جامع باشد. نه به این معنا که باید تمامی جنبه‌های متن را با تمامی شکل‌های ممکن تحلیل کنیم- کاری که در بسیاری از موارد ناممکن است- بلکه سؤالی که در برابر متن مطرح شده باید پاسخ تمام و کمالی بگیرد و هر مشخصه‌ای از متن که با تحلیل ارائه شده از سوی محقق تعارض داشته باشد باید توضیح داده شود.

ج- تحلیل باید به شکلی شفاف ارائه شود و تا آن جا که امکان دارد به خواننده اجازه دهد تا ادعاهای مطرح شده را آزمون کند. این امر از طریق مستندسازی تفسیرهای به عمل آمده و فراهم آوردن امکان دست‌رسی خواننده به داده‌های تجربی یا دست کم نقل قول گزیده‌هایی طولانی از متن به هنگام عرضه تحلیل ممکن می‌شود (یورگنسن، فیلیپس، ۱۳۸۹: ۲۷۹-۲۷۸).

تحلیل آثار شاملو و یافته‌های تحقیق

۱) تحلیل آثار شاملو

شاملو اساساً اعتقاد داشت که شعر سنتی ابزار مناسبی برای طرح و خواسته‌های اجتماعی و مبارزه برای دست‌یابی به این خواسته‌ها نبوده است و لذا بود و نبودشان فرقی به حال مردم نداشته است. در حالی که شعر معاصر، اساسی اجتماعی دارد و سازوکاری است برای پرداختن به مضامین آسیب‌های اجتماعی و ارائه راه برون رفت از این مشکلات. وی در شعری که زندگی است به وظیفه شعر معاصر می‌پردازد و تفاوت‌های کلیدی آن را با شعر پیشین برمی‌شمارد.

امروز/ شعر/ حربه خلق است/ زیرا که شاعران/ خود شاخه‌ای ز جنگل خلق‌اند/ نه یاسمین و سنبل گل‌خانه فلان.

بیگانه نیست/ شاعر امروز/ با دردهای مشترک خلق/ او با لبان مردم/ لبخند می‌زند/ آحاد شعر من، همه افراد مردمند،/ از زندگی [که بیشتر مضمون قطعه است]/ تا لفظ و وزن و قافیه شعر، جمله را من در میان مردم می‌جویم. این طریق/ بهتر به شعر، زندگی و رشد می‌دهد".... (شاملو، ۱۳۹۴: ۱۴۰). شاملو

چنان‌که پیداست شعر را موضوعی مردمی و اجتماعی می‌داند که با به‌میان خلق رفتن شاعر و پرداختن به مشکلات و دغدغه‌های آن‌ها می‌تواند وجود داشته باشد. همین نگاه است که شاملو را وارد تعهدات و باورهای ساختارگرایانه و ایدئولوژیک می‌کند و به‌ویژه به‌علت تمایلات عدالت خواهانه و دغدغه دردمندی انسان، گرایش چپ پیدا می‌کند. امری که در آن زمان یکی از اصلی‌ترین روش‌ها و الگوهای مبارزاتی به‌شمار می‌رفت، و سال‌ها نه فقط شاملو که بیشتر جنبش روشن‌فکری ایران را تحت تأثیر قرار داده بود. شاملو در دوران جوانی و تحت تأثیر کسانی چون مرتضی کیوان- توده ای مبارز و دوست صمیمی‌اش- مدت کوتاهی به‌عضویت حزب توده هم درآمد، اگرچه بعدها از این حزب و خوانش مارکسیستم ارتودکس فاصله گرفت، اما همچنان فردی سوسیالیست باقی ماند که دغدغه‌اش انسان و مسائلی چون عدالت، آزادی و برخورداری‌های مناسب و حفظ کرامت انسانی بود. به‌عبارتی چنان‌که در ادامه به‌آن خواهیم پرداخت، شاملو در زیر چتر گفتمان جهانی و ساختارگرایانه‌ای باقی ماند که جهان را به دو دسته خیر و شر (همان تقابل دوتایی) تقسیم می‌کرد. شعر با چشم‌ها روایت چنین تقسیم بندی است. وی در این شعر ضمن انتقاد از انقلاب سفید شاه به‌شدت از مردمی که با آن موافق هستند نیز انتقاد می‌کند و با الفاظی تندتر از آنچه به‌حاکمیت می‌تازد آن‌ها را نیز می‌نوازد!

با چشم‌ها

با چشم‌ها زحیرت این صبح نابه‌جای / خشکیده بر دریچه خورشید چارتاق / بر تارک سپید این روز پا به‌زای /

دستان بسته‌ام را آزاد کردم از زنجیرهای خواب / فریاد بر کشیدم: "اینک چراغ معجزه مردم! / تشخیص نیم شب را از فجر / در چشم‌های کوردلیتان / سویی به‌جای اگر مانده ست آنقدر، / تا از کیسه‌تان نرفته تماشا کنید خوب / در آسمان شب پرواز آفتاب را! با گوش‌های ناشنوایی‌تان این طرفه بشنوید: / در نیم پرده شب آواز آفتاب را!"

شاملو به مردم هشدار جدی می‌دهد که هنوز شب است و سیاهی استبداد همه جا را فرا گرفته است. فریب وعده‌های توخالی را نخورند اگر وعده‌ای داده شده است باور نکنید و با زبانی تند یادآور می‌شود که اگر شعور و اندک بینشی دارید می‌توانید دریابید که در تیرگی شب جایی برای حضور روشنی بخش آفتاب نیست. چشم‌ها در این‌جا ابزار دستیابی به حقیقت هستند و امکانی برای آزادی. از طریق چشم است که شاملو به حیلۀ نابه‌جا بودن آنچه ادعا می‌شود صبح است پی می‌برد و به این آگاهی می‌رسد که این داستان روشنی و آفتاب فریبی بیش نیست و سعی دارد تا آن را به‌مردم هم اطلاع دهد.

"دیدیم / (گفتند خلق نیمی) پرواز روشن‌اش را آری / نیمی به شادی از دل فریاد بر کشیدند: / با گوش جان شنیدیم آواز روشن‌اش را" / باری من با دهان حیرت فریاد برکشیدم: "ای

یاوه یاوه خلائق/ مستید و منگ؟" / یا به تظاهر تزویر می‌کنید؟/ از شب هنوز مانده دو دانگی/ ورتائبد و پاک و مسلمان، نماز را از چاوشان نیامده بانگی!!/ هر گاوگند چاله دهانی آتش فشان روشن خشمی شد:/ این گول بین که روشنی آفتاب را از ما دلیل می‌طلبد"/.توفان خنده‌ها.../ -خورشید را گذاشته،/ می‌خواهد با اتکا به ساعت شماطه دار خویش/ بیچاره خلق را متقاعد کند که شب هنوز از نیمه نیز بر نگذشته است"/توفان خنده‌ها.....

شاملو این‌جا از زبان مردم حرف می‌زند و این‌که حداقل نیمی از آن‌ها انقلاب سفید را روش مناسبی در جهت بهبود اوضاع خود می‌دانند که درچه‌های امید را به‌روی آن‌ها می‌گشاید. اما او برآشفته می‌شود و آن‌ها را متهم می‌کند به نفهمی و حتی ریا و این‌که نظر مثبت شما راجع به این مسئله خیال بافی و رفتن به بی‌راهه است. شاملو در این‌جا از جایگاه یک فرد کاملاً ایدئولوژیک که هیچ دیدگاه دیگری را بر نمی‌تابد سخن می‌گوید. از همین روست که با تمسخر به رویکرد آن‌ها می‌خندد. نباید صرف روحیه مبارزه‌جویی شاملو با استبداد و فریاد شعار آزادی و امید را برای آزادی‌خواه بودن وی کافی دانست. همه آن کسانی که در تبیین دیدگاه خود احتمالی از اشتباه باقی نمی‌گذارند و در مقابل دیگران را به ناآگاهی و حماقت محض متهم می‌کنند، در ذیل تفکرات ساختارگرایانه فاشیستی و حتی توتالیترستی قلم می‌زنند. بسیاری از این به‌اصطلاح آزادی‌خواهان بر اساس همین رویکرد، بعد از پیروزی و به‌دست گرفتن قدرت، به آزادی و حقوق انسانی که از آن دم می‌زدند توجهی نکردند. مردم را گاوگند چاله دهان نامیدن می‌تواند ریشه در چنین اندیشه‌ای داشته باشد.

من درد در رگانه،/ حسرت در استخوانم،/ چیزی نظیر آتش در جانم پیچید./ سرتاسر وجود مرا گویی چیزی به هم فشرد/ تا قطره‌ای به‌تفتگی خورشید، جوشید از دو چشمم/ از تلخی تمامی دریاها در اشک ناتوانی خود ساغری زدم.

شاملو به عنوان فردی که خود را متعهد و ملزم به‌رهایی بخشی می‌داند که وظیفه انقلابی آگاهی بخشی به‌توده‌ها را باید به‌خوبی انجام دهد، از این‌که در این امر ناتوان مانده به‌شدت احساس استیصال و درماندگی می‌کند.

آنان به آفتاب شیفته بودند/ زیرا که آفتاب/ تنهاترین حقیقتشان بود/ احساس واقعیتشان بود./ با نور و گرمی‌اش/ مفهوم بی‌ریای رفاقت بود/ با تابناکی‌اش/ مفهوم بی‌فریب صداقت بود./ ای کاش می‌توانستند/ از آفتاب یاد بگیرند/ که بی‌دریغ باشند/ در دردها و شادی‌هایشان/ حتی/ با نان خشکشان/ و کاردهایشان را/ جز از برای قسمت کردن/ بیرون نیاورند/ افسوس/ آفتاب مفهوم بی‌دریغ عدالت بود و آنان به‌عدل شیفته بودند و/ اکنون/ با آفتاب گونه‌ای/ آنان را/ این‌گونه دل فریفته بودند!!

شاملو در این شعر از دو نوع متفاوت آفتاب حرف می‌زند، یکی که کاذب است و حکومتی که مردم را فریب داده است. او اعتقاد دارد که حکومت به‌نام انقلاب و تقسیم زمین و توزیع عادلانه در

حال ریاکاری است و آن چه اتفاق افتاده سرایی بیش نیست. این امر را با استفاده از تمامی ابزارهای در دسترس از جمله رسانه‌های در اختیار، سیستم آموزشی، پول و قدرت چنان حرفه‌ای انجام می‌دهد که آن را به‌گفتمانی رایج و پذیرفته در بین مردم تبدیل می‌کند به‌گونه‌ای که به‌قول شاملو آن را به‌جای خورشید انقلاب واقعی اشتباه می‌گیرند. در تحلیل گفتمان فرکلاف گفتیم که ایدئولوژی با استفاده از ابزارهای در اختیار حاکمیت که به‌آن‌ها اشاره کردیم چنان به بدیهی‌انگاری برساخت‌های حاکمیتی خود می‌پردازد که انگار اموری بدیهی و جاویدند و باید مورد پذیرش قرار گیرند. شاملو در روشی که مطابق تحلیل گفتمان انتقادی است در صدد این است که کذب و ایدئولوژیک بودن این مسئله را برای مردم نشان دهد و این هشدار که مردم فریب این حيله را نخورند. البته مردم و به‌روایت شاملو حداقل نیمی از خلق هشدار شاملو را نمی‌پذیرند و حتی آن را به‌سخره می‌گیرند که چرا روشنی آفتاب را نمی‌بیند. او مطابق همین روش فرکلاف در صدد ایدئولوژیک نشان دادن این پرکتیس گفتمانی یعنی فرآیند انقلاب سفید به‌مردم است. شاملو علت علاقه بخشی از جامعه به‌فرآیند مذکور را نیاز اساسی انسان به‌عدل و برخورداری‌های انسانی می‌داند و آفتاب در این‌جا نماد توزیع عادلانه و بی‌منت این برخورداری‌هاست. شاملو اعتقاد دارد که در شرایطی که هنوز شب از نیمه نگذشته است و سیاهی استبداد همچنان قربانی می‌گیرد، این یک امید واهی است که انتظار کار مثبتی در جهت منافع توده‌ها از چنین حاکمیتی داشته باشیم و به‌همین جهت با بدترین واژه‌ها آن‌ها را خطاب می‌کند که مستید و منگ. از نظر شاملو این یک پارادوکس است چرا که از یک طرف با حکومتی مواجه هستیم که بیشتر مخالفان و آزادی‌خواهان را سرکوب کرده و به قتل رسانیده و حکومت در دست یک الیگاریشی محدود است که در حال چپاول منافع و درآمدهای ملی هستند و نیز حداقلی از آزادی‌های به‌حق مردم را از آن‌ها دریغ داشته‌اند و از طرف دیگر ادعای تقسیم عادلانه ثروت، انتخابات و چون این را به‌مردم می‌دهند و متأسفانه این خلائق گاوگند چاله دهان نیز فریب خورده و پذیرفته‌اند.

ای کاش می‌توانستم / خون رگان خود را / من / قطره / قطره / قطره / بگیریم / تا باورم کنند. / ای کاش می‌توانستم / یک لحظه می‌توانستم ای کاش / بر شانه‌های خود بنشانم / این خلق بی‌شمار را، / گرد حباب خاک بگردانم / تا با دو چشم خویش ببینند که خورشیدشان کجاست / و باورم کنند. / ای کاش / می‌توانستم! (همان: ۶۵۳)

شاملو اصرار دارد که خورشید واقعی و حقیقت پیش اوست و خلائق را واجب است تا به‌او رجوع کنند تا با آگاهی دادن، آن‌ها را از عمق ضلالت و گمراهی درآورد. در این تعیین‌گرایی ساختاری ما با نوعی جابه‌جایی ایدئولوژیک مواجهیم. آنچه در مقابل ماست تماماً کاذب است و ناروا و مردم‌فریب که هیچ نسبتی با واقعیت و درستی امور ندارد، باید افشا شود تا مردم از گمراهی و غبن به‌درآیند، در مقابل آن‌چه شاعر می‌گوید حقیقت است و لازم است مردم بدون تردید بپذیرند تا خورشید

واقعی را دریابند و از این راه به آرزوهایشان دست یابند. اگر بر این راه نیابند مستند و منگ و ناتوان از درک درستی از نادرستی. این رویکرد در این شعر شاملو و در سایر موارد ذکر شده دیگر تفکر و گفتمان عمده حاکم بر فضای روشن‌فکری ایران بوده است و ادبیات ایران از شعر و نثر مشحون از چنین رویکردهایی است. در یک سو طرف مقابلی است که برخطای مطلق است و غرق در سیاهی و مرگ که شبانه روز به‌غارت و چپاول خلق مشغول است. همیشه در حال توطئه و مردم‌فریبی است و هیچ نقطه روشنی در کارنامه آن‌ها وجود ندارد. انقلابی بنیادی لازم است تا بساط این دیو وحشی از سر مردم ستم‌دیده برداشته شود و پس از آن است که جامعه آرمانی که شاملو و کسان دیگری چون او وعده‌اش را می‌دهند هویدا خواهد شد و آرزوها تحقق خواهد یافت. با این وصف از نظر شاملو شعری که معترض است راهگشاست. شعر غریو و ناله اعتراض است. نشانه زنده بودن (شاملو به نقل از آیدا، ۱۳۹۶: ۱۵۷). به این ترتیب شاعران متعهد و آن‌هایی که مجوز شاعر خوب بودن را مطابق این نگاه ایدئولوژیک دریافت می‌کنند، معیار و خط‌کش راستی و هدایت خلق‌اند. ناخدایانی هستند که مردم از همه جا بی‌خبر و ناآگاه باید سکان کشتی زندگی شان را به‌دست آن‌ها بسپارند تا راهنمای رسیدن آن‌ها در این دریای طوفانی و وحشی به ساحل آرامش و صفا باشند.

نگاه شاملو اگرچه انسان محور است و در طول دوران فعالیت ادبی وی بر همین سیاق باقی می‌ماند اما نگاهی است ایدئولوژیک و از بالا به‌پایین. با این وصف می‌توان شاملو را در درون ساختار کلان ادبیات اجتماعی سیاسی قرن بیستم جای داد. ادبیاتی که از مهمترین کلید واژه‌های آن‌ها انسان و کسب آزادی و عدالت برای اوست و این ادبیات در پی الگوپردازی مشترک جهانی در تبیین شیوه مشترک مبارزاتی در همه عرصه‌های حیات اجتماعی انسان فارغ از تعلقات جغرافیایی است. سوسیالیسم اصلی ترین منبع ایدئولوژیکی تأمین‌کننده این ادبیات است.

متأثر از چنین رویکردی است که میدان شعر شاملو جامعه، انسان و گرفتاری‌ها و معضلات معتنابه اوست. او این خواسته را از همه شاعران دیگر دارد که به‌میدان عمل و نقشه راه مبارزاتی وی بپیوندند، در غیر این صورت عمکرد آن‌ها پذیرفتنی نیست. شاعر این روزگار را با شاعران گذشته تفاوتی آشکار است که شاعر امروز دزد و پاسبان و قانون است، ناخدا و کشتی و دریاست. فردی است که در مرکز معرکه است و چون همسایگان دیوار به‌دیوار قرون گذشته خویش تنها یک تماشاگر بی‌طرف نیست (شاملو به نقل از آیدا، ۱۳۹۶: ۱۵۸). و من اگر انسان باشم نمی‌توان از درد شما غافل باشم. در عاشقانه‌ترین شعرهای من عقیده اجتماعی پیدا می‌کنید. چرا؟ برای این‌که من دور نیستم از جامعه‌ام. من جامعه‌ام را حس می‌کنم و این اصلاً تخته پرش من است. (دستغیب، ۱۳۸۵: ۵۷)

شعر شاملو همواره سعی دارد فضایی به‌شدت دوقطبی از جامعه انسانی به‌طور عام و جامعه خودش به‌طور خاص ترسیم کند و آن را در ذیل جامعه جهانی قرار دهد و از همین رو است که شاملو و کسان دیگری که چون او می‌اندیشند نسخه آماده نحوه مواجهه با وضعیت موجود را در

اختیار دارند، چرا که این نوع نگاه تحت تأثیر گرایش‌های چپ قرار دارد. در یک سوی این دو قطب، دال‌های شناوری چون استبداد، ناآگاهی، شب، اسارت، ناامیدی، تباهی، بی‌عدالتی هستند که حول دال مرکزی انسان را گرفته‌اند و در طرف دیگر که مقصود و مطلوب شاملوست، آزادی، روشنی، امید، عدالت، عشق، بهروزی و ... دیده می‌شود و انسان در مرکز و در کشاکش دو قطب اغلب اسیر قطب ناکامی است، و لذا وظیفه شاعر و روشن‌فکرانی از این دست از نظر وی تهیه ابزار و اسباب لازم برای انتقال به قطب مخالف است. شعر مرگ شاملو روایت وی از ترجیح مرگ در سرزمین آزادی است تا زندگی همراه با ابتدال در جایی که مزد گورکن از آزادی آدمی بیشتر است:

از مرگ

هرگز از مرگ نه‌راسیده‌ام، / اگرچه دستانش از ابتدال شکننده‌تر بود. / هراس من - باری - همه از مردن در سرزمینی‌ست، که مزد گورکن، / از بهای آزادی آدمی / افزون باشد. / جستن / یافتن / و آن‌گاه، / به اختیار برگزیدن / و از خویشتن خویش، / بارویی بی‌افکندن - / اگر مرگ را از این همه ارزشی بیش‌تر باشد / حاشا حاشا که هرگز از مرگ هراسیده باشم. (شاملو، ۱۳۹۴: ۴۶۰)

این شعر روایتگر دو نوع زندگی و دو نوع مرگ است که در دو قطبی فوق و در یک ارتباط دیالکتیکی قابل تحلیل است. شعر در ابتدا با یک هشدار آغاز می‌شود، و آن این‌که هر چند مرگ پدیده‌ای ترسناک است اما او هرگز از مرگ نمی‌ترسد. اما از مرگی که خفت بار است می‌ترسد از مرگ در سرزمینی که در آن مزد پایین‌ترین مشاغل از آزادی، حقوق و برخورداری‌های برابر انسانی بیشتر است. از مرگ در بستر در چنین جایی باید ترسید. در چنین مرگی نوعی تسلیم است و پذیرفتن رنج انسان و به‌نوعی مشارکت در ادامه حکومت استبداد. در این‌جا مرگ در میدان و در مبارزه برای رهایی و آزادی ارزشمند است. اما مرگ در سرزمینی که در آن حقوق و آزادی‌های انسانی محترم شمرده می‌شود و انسان از هر گونه حق انتخابی برخوردار است، جایی برای هراس باقی نمی‌ماند. دستیابی به چنین جامعه آرمانی محصول عملیات انقلابی و مبارزه با استبداد و سیاهی و مرگ شهادت‌گونه و با عزت است. نگاه شاملو در ذیل آن ساختار کلان ادبی قرن بیستم قرار دارد که داعیه آزادی انسان از بی‌عدالتی و تحمیل‌های اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و سیاسی را دارد و انسانیت انسانی که در زیر فشار این قید و بندها در حال از بین رفتن است. ادبیاتی که به‌مسائل اجتماعی می‌پردازد، از وضع موجود انتقاد می‌کند و خواهان تغییر آن است، همیشه وجود داشته است. نقد اجتماعی با ماهیت هنر متعهد که می‌کوشد واقعیت را با تمام تناقض‌ها و نارسایی‌هایش با ابدتال خدایی یا نظم کیهانی، امر مطلق، مقایسه کند همخوانی دارد. (روله، ۱۳۹۳: ۷)

شعر شاملو از جنس چنین ادبیات انتقادی است، و در واقع بازتابی است از چنین رویکرد کلانی که کل ادبیات ساختارگرایی متعهد را تحت تأثیر قرار داده است. ادبیاتی که در مقابل مشکلات و آسیب‌های اجتماعی موضع می‌گیرد و امکان مقابله با آن و نیز نقشه راه آینده را ترسیم می‌کند و

البته اغلب این راه کارها از اصول مشترکی پیروی می‌کنند. فضای حاکم بر این اصول مشترک یک دوقطبی است، که در دو سوی آن خیر و شر، نیکی و بدی، آزادی و اسارت و ... قرار دارد. از جنس همان دوگانه‌های متافیزیکی که دریدا آن را حاکم بر گفتمان غرب می‌داند و البته ما نشان دادیم همین گفتمان بر بخش عمده‌ای از ادبیات معاصر ایران و تحقیقاً بر شعر شاملو حکومت می‌کند. فضای حاکم بر دو سوی این قطبین متضاد و پارادوکسیکال یک فضای ایدئولوژیک است. به عبارتی فعالان ادبی این عرصه تعریف دقیق و حقیقت‌گونه‌ای از کلید واژه‌ها و گفتمان خود-که بعدها می‌خواهند حاکم کنند- دارند و جز آن را بر نمی‌تابند، یعنی با نوعی جابه‌جایی ایدئولوژیک مواجهیم. از این رو به‌گفته روله، با تغییر و جابه‌جایی ایدئولوژیک "هر انسانی انسان نیست یکی آزار می‌دهد و دیگری آزار می‌بیند و شجره انسانی در همگان شجره انسانی نیست، فقط شجره آزار دیدگان انسانی است". (همان: ۱۰۴) شاملو را می‌توان نمونه کاملی از نویسندگانی دانست که در ذیل چنین نگرشی قرار دارند. رئالیسم بومی و شاعرانگی محلی آن را نباید پوششی برای خود بنیاد بودن و استقلال آن دانست. مسئله درک مفهوم ساختاری آثار است که بر اساس تحلیل گفتمان انتقادی فرکلاف پرده از این چهره‌پردازی‌های بومی و ملی برمی‌دارد و این پراکتیس گفتمانی را به‌ساختار ایدئولوژیک کلان‌تری که حتی جهانی است و در واقع آبشخور معرفت‌شناسی آن است وصل می‌کند. شاملو تحت تأثیر ساختار کلانی قرار دارد که هدفش انقلابی جهانی برای آزادی انسان است. البته شاملو در روایت این انقلاب شیوه منحصر به فرد و ویژه خود را به‌کار می‌گیرد. استعارات، کنایات، تشبیهات، مثال‌ها و بومی‌گزینی ویژه خود را دارد و اتفاقاً در این زمینه به‌شدت توانمند و حرفه‌ای است. گو آن‌که در مفهوم و محتوا تابع ساختار کلی و تعیین‌گرایی آن است اما در شکل و تصویرسازی آن چنان ویژه و توانمند است که به‌سختی می‌توان در تاریخ ادبیات معاصر کسی چون وی را یافت. از این نظر شاملو یک رئالیست اجتماعی است، اگرچه رگه‌هایی از رئالیسم ایدئولوژیک از جنس سوسیالیستی‌اش را نیز همواره به همراه دارد و این بر تنگ نظری و خطی بودن معنا در شعر وی می‌افزاید. هر چه به‌شعرهای پایانی و بعد از دهه شصت وی نزدیک می‌شویم شاملو بیش از پیش به‌رئالیسم اجتماعی رو می‌آورد حال آن‌که تا قبل از آن بیشتر در دامنه نوعی از رئالیسم ایدئولوژیک و تنگ دامنه قلم می‌زند. رئالیسم اساساً به‌معنی گفتن حقیقت است. آن‌گونه که هست، اما اگر این روایتگری تأثیر بیش از اندازه‌ای از نوع خاصی از معرفت‌شناسی چون دین، مارکسیسم و غیره گرفته باشد، از رئالیسمی آزاد و سترگ به‌رئالیسمی ایدئولوژیک و ابزاری تقلیل می‌یابد، به‌این معنی که وسعت دامنه تفسیر و تحلیل معانی در رئالیسم اجتماعی و سترگ بیشتر است، اما این بازه در رئالیسم ایدئولوژیک، تنگ، کم دامنه و مطابق آموزه‌های عینی و تحمیلی آن ایدئولوژی خواهد بود. شاملو تلویحاً خود را رئالیستی اجتماعی می‌داند اگرچه همیشه سایه سنگین جریان چپ و سوسیالیستی را- چنان‌که به نمونه‌هایی از آن اشاره کردیم - می‌توان در آثار او دید. باورها و

تفکرات اساسی شاملو کمتر دچار تغییر شد و او همیشه یک سوسیالیست انسان‌گرا باقی ماند، کمال طلب و خوش‌بین بود و به بهبود وضع بشر و دادگستری نهایی امیدوار، به معنای واقعی یک سوسیالیست آزاده بود و در جست‌وجوی حقیقت (پورعظیمی، ۱۳۹۶: ۳۵۸). شاملو علاوه بر ارادتی که در جای جای اشعارش به جنبش چپ ایران و نیز سوسیالیسم جهانی ابراز می‌کند در مصاحبه‌هایی هم که دارد صریحتر از اشعارش نظام سرمایه‌داری را به باد نقد مارکسیستی می‌گیرد. شاملو در شعر شکاف، مرگ گلسرخی را روایت می‌کند و از این‌چنین مردن تقدیر و از خود و دیگرانی که قادر نیستند این‌گونه مردن را معنا کنند انتقاد می‌کند.

این‌چنین سُرخ و لوند/ بر خاربوتهٔ خون/ شکفتن/ و این‌چنین گردن‌فراز/ بر تازیان‌زارِ تحقیر/ گذشتن/ و راه را تا غایتِ نفرت/ بریدن. — / آه، از که سخن می‌گوییم؟!/ ما بی‌چرا زندگانیم و آنان به چرامرگِ خود آگاهانند (شاملو، ۱۳۹۴: ۷۸۹).

شاملو کسانی که چون گلسرخی نمی‌میرند را ناآگاهانی می‌داند که اساساً به چرایی و ماهیت زنده بودن خود آگاهی ندارند. در حالی که مرگ سرخ این‌چنین افرادی راه‌گشای حرکت رو به‌جلوی تاریخ است. به‌نظر او مرگ سرخ نمادی از مرگ چریکی و در زیرمجموعهٔ مرگ رهایی‌بخش سوسیالیستی قرار می‌گیرد. و این‌چنین است واژه‌های دیگری چون خون، شعله و زخم که در ابتدای این شعر آمده‌اند. شاملو در بسیاری از شعرهای دیگر از این دست از جمله شعر ضیافت در تجلیل جنبش سیاه‌کَل، شعرهای میلاد آن‌که عاشقانه بر خاک مرد، سرود ابراهیم در آتش و بسیاری دیگر، جنبش چپ و چریکی مارکسیستی ایران را تقدیر و تقدیس می‌کند. چنان‌که گفتیم شاملو در بعضی مصاحبه‌ها و اظهار نظرهایی که در گفت‌وگو با نشریات انجام داده، با ادبیات مارکسیستی تری جامعهٔ غرب و نظام سرمایه‌داری آن را نقد می‌کند و این ایدئولوژیک و ساختارگرایانه بودن افکار و آثار وی را بیشتر نشان می‌دهد.

شاملو می‌گوید: من ابتدا تصور می‌کردم بی‌فرهنگی و بلاهت صرف فقط زادهٔ فقر و بدبختی است، اما آمریکا عملاً نشان می‌دهد که رفاه حتی رفاه نسبی در جوامع سرمایه‌داری پیشرفته چطور می‌تواند آدمی زاده را به‌موربانۀ چاقی تبدیل کند که فعالیتش فقط گرد محورهای جویدن و جفت‌گیری دور بزند. حتی شعار ضد جنگش در جریان جنگ ویتنام این بود که نجنگ، جفت‌گیری کن. ما ترجمه می‌کردیم جنگ نکن عشق بورز و به‌این عشق مفهومی انسانی و عرفانی می‌دادیم و این ترجمهٔ غلطی بود چون آمریکایی عشق نمی‌ورزد، جفت‌گیری می‌کند و عشق ورزیدن مستلزم معیارهایی برای انتخاب است. آمریکایی انتخاب نمی‌کند چون معیاری برای انتخاب ندارد. در جامعهٔ آمریکا ترتیبی داده شده که مردم به توده‌ای تبدیل شوند که بدون مغز و بدون زبان به‌دنیا می‌آیند. تجربهٔ آمریکا در حقیقت برای من تجربهٔ اوج سرمایه‌داری است. این‌که چطور انسان به‌گوسفند و

جامعه به‌گله تبدیل می‌شود. این‌که چطور دموکراسی سرمایه‌داری عملاً به‌نوعی حکومت مطلقه تبدیل می‌شود (شاملو به نقل از آیدا، ۱۳۹۶: ۳۸۵ و ۳۸۶).

شاملو در تحلیل انقلاب با ادبیاتی کاملاً مارکسیستی اعتقاد دارد که: انقلاب یک امر طبقاتی است، هر کس جز این تصور دیگری از انقلاب داشته باشد از مرحله پرت است. انقلاب می‌تواند در شرایط مختلف شکل‌های مختلف داشته باشد، مثلاً انقلاب مشروطه یک انقلاب ضد فئودالی بود، انقلاب‌های بعدی می‌تواند ضد امپریالیستی، ضد بورژوازی و در نهایت امر، انقلابی سوسیالیستی باشد. انقلاب باید به‌امحای فئودالیسم، یا بورژوازی کمپرادور یا بورژوازی داخلی منجر شود. (همان: ۳۸۷). در ادامه همین رویکرد مارکسیستی، شاملو هنر و از جمله شعر و ادبیات را روبنا می‌داند که تغییر در آن به‌دنبال تغییر در زیربنا اتفاق می‌افتد. هنرها روبنای جامعه هستند و وقتی اساس یک جامعه‌ای به‌هم می‌ریزد، خُب کاهگل و رنگ و جلای دیوار هم خواهد ریخت. (همان: ۱۵۴) وی هم در اشعارش و هم در نوشته‌ها و مقالاتی که در مجلات مختلف از جمله کتاب جمعه این‌گرایش به‌چپ را حفظ می‌کند. شعر نازلی از کارهایی است که وی در رثای انقلابیون شهید و در وصف وارتان سالاخانیان سروده است. چریک مبارزی که بعد از کودتای ۲۸ مرداد دستگیر و به‌علت عدم اعتراف و لو ندادن رفقایش زیر شکنجه کشته می‌شود. شاملو این شعر را برای وارتان و همه وارتان‌های تاریخ سروده است. وارتان‌هایی که بر سر عقیده می‌مانند و آن‌چنان به‌تعیین معنا و ثبات در باورهای ایدئولوژیک خود پای‌بندند که بر سر آن جان می‌دهند. شاملو این شعر را برای همه وارتان‌هایی می‌گوید که از دریچه نوع خاصی از معرفت به‌هستی، به آزادی انسان از بند اسارت و دیوژگی نگاه می‌کنند و در آن راه مبارزه می‌کنند و جان می‌دهند. وارتان فرد نیست، تنها نیست، الگو است، یک الگوی معرفتی و ایدئولوژیک، یک نماد و نماینده کامل از انسان‌هایی که باورهای ساختارگرایانه شان آبشخور معرفتی ویژه‌ای دارند. شاملو وارتانیسم را راهی برای رهایی و آزادی خلق می‌داند آنان که لب از لب نمی‌کشایند تجسم تعین و تثبیت معنی‌اند نماینده پایداری و ایثار در راه عقیده و ایمان و باید تقدیس شوند و چهره پردازی از آن‌ها به‌گونه‌ای صورت گیرد تا تقدیس قابل احترام و حتی قابل پرستشی برای ادامه دهندگان راه و نوآموزان باشد. مشابه این الگو در بخش قابل توجهی از ادبیات رئالیستی قرن بیستم دیده می‌شود.

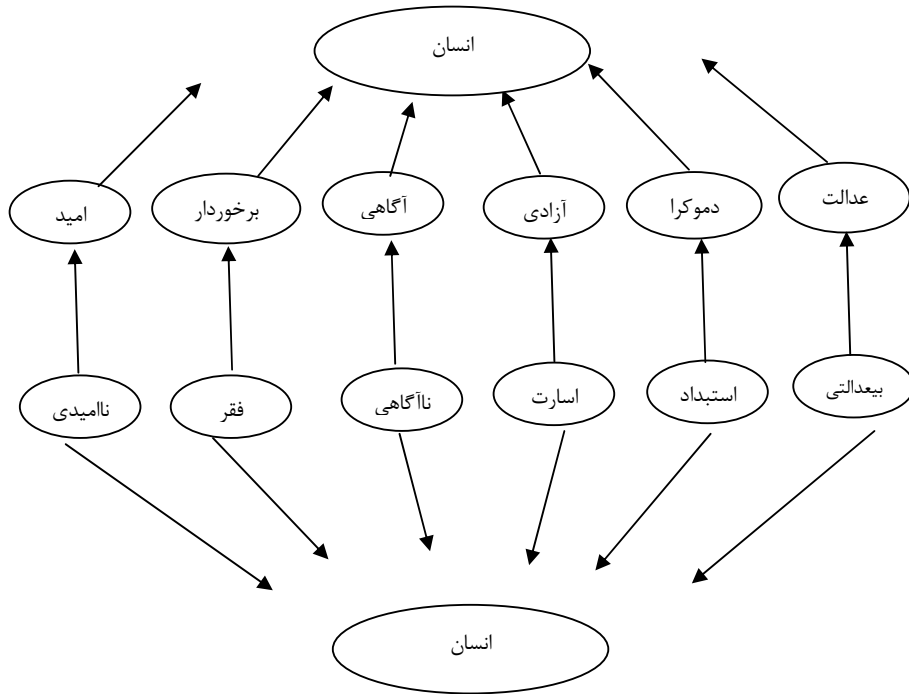
نازلی! بهارخنده زد و ارغوان شکفت/ در خانه، زیر پنجره گل داد یاس پیر/ دست از گمان بردار! / با مرگ نحس پنجه می‌فکن! بودن به از نبود شدن، خاصه در بهار... / نازلی سخن نگفت، / سرافراز / دندان خشم بر جگر خسته بست و رفت / نازلی! سخن بگو! / مرغ سکوت، جوجه مرگی فجیع را / در آشیان به‌بیضه نشسته ست! / نازلی سخن نگفت / چو خورشید / از تیرگی بر آمد و در خون نشست و رفت / نازلی سخن نگفت / نازلی ستاره بود / یک دم درین / ظلام درخشید و جست و رفت / نازلی سخن نگفت / نازلی بنفشه بود: گل داد / مژده داد: زمستان شکست! / و رفت...

نازلی (وارتان) می‌میرد اما شاملو مرگ این‌چنین را آغاز شکفتن‌هایی دوباره می‌داند. اندیشه‌ها و باورهایی که می‌شکند و به بار می‌نشینند تا آزادی و پیروزی نهایی حاصل شود. این آن چیزی است که جهان بینی وارتانی، امید رسیدن به آن را مژده می‌دهد.

۲) یافته‌های تحقیق

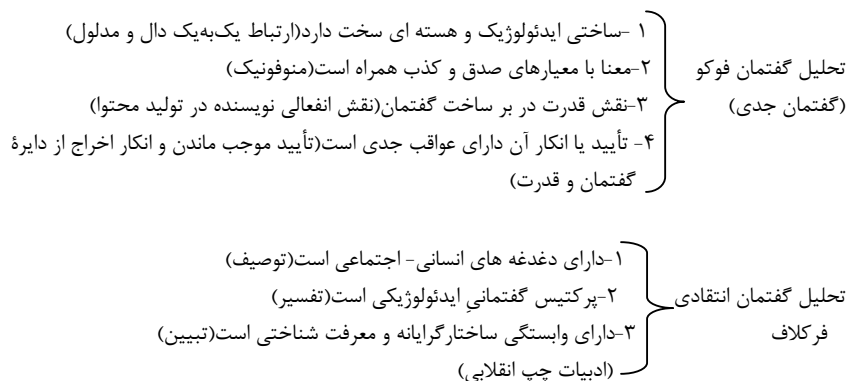
تحلیل اشعار، مصاحبه‌ها و ترجمه‌های شاملو که تا کنون به‌آن‌ها پرداختیم نشان می‌دهد که وی دغدغه‌های زیادی نسبت به‌انسان و مسائل اجتماعی دارد. کلید واژه‌هایی چون انسان، عدالت، فقر، نابسامانی، ناآگاهی، ناامیدی، نابرابری، اسارت، استبداد، توده و مفاهیمی دیگری چون این‌ها را برای توصیف وضعیت اجتماعی که شاعر در آن قرار دارد به‌کار می‌برد. وی با توجه به این‌که در موارد متعدد وظیفه ادبیات و شعر نو را داشتن تعهد اجتماعی می‌داند، هر آنچه را که اندک ممانعتی در این راه پدید آورده یا حتی نسبت به آن‌ها بی‌توجه باشد به‌باد نقد و تخریب می‌گیرد. یافته‌های این تحقیق نشان می‌دهد که نگاه شاملو به‌شرایط اجتماعی و توضیح زندگی مردم، صرفاً سلبی نیست. یعنی فقط در پی انتقاد از وضعیت موجود و روایت آنچه بر مردم می‌رود نیست. اگرچه وی در روایت و توصیف زندگی رنج آور و آسیب‌های اجتماعی مردم از این وضع، توانمند و ماهر است، اما چون روشن‌فکری انقلابی به‌امکان‌رهایی نیز می‌اندیشد. وی یک دوقطبی سلبی-ایجابی ترسیم می‌کند که در یک سر آن به‌توضیح وضعیت انسان در جامعه موجود و مصائب و مشکلات آن‌ها می‌پردازد. وضعیتی که همه عمرش شاعر شاهد آن بوده و همین وضع وی را به‌روشن‌فکری معترض و حتی انقلابی تبدیل می‌کند. اما وی در مرحله توصیف وضعیت موجود باقی نمی‌ماند و به‌امکان‌رهایی و چگونگی دستیابی به‌این‌امکان نیز می‌پردازد. کلید واژه‌هایی چون آگاهی، امید، روشنی، انقلابی، رفیق، آزادی و بسیاری دیگر نشان از توصیف وی از وضعیت ایجابی پسانقلابی دارد. نکته اساسی در ساختارگرایانه بودن ادبیات شاملو به‌ترسیم همین دوقطبی برمی‌گردد. دال‌های مذکور در هر یک از این دو قطب ارتباطی خطی، قطعی و یک‌به‌یک با مدلول مورد نظر شاعر دارند و نظر شاعر با توجه به‌آنچه در بخش قبل آوردیم به‌شدت متأثر از ایدئولوژی سوسیالیستی است. مثلاً دالی چون عدالت به‌معنای ویژه‌ای از این مفهوم که در ادبیات چپ انقلابی برای آن تعریف شده است اشاره دارد و امکان خوانش و برساخت صورت‌های دیگر معنی ما را از آنچه مورد نظر شاملو است دور می‌سازد و این روشی است که برای همه دال‌ها و اساساً یافتن معنی در آثار شاملو کاربرد دارد. با این وصف می‌توان گفتمان شاملویی را در ذیل کنش‌های کلامی جدی فوکو نیز قرار داد چرا که ایدئولوژیک بودن آن بافتی سخت و صلب به‌آن داده است که همه ویژگی‌های گفتمان جدی فوکو از جمله نقش قدرت در برساخت معنی و داشتن معیارهای صدق و کذب را با توجه به‌ترسیم دوقطبی مذکور در خود دارد. شاملو در واقع نقش یک پیشاهنگ حرفه‌ای

انقلابی را چنان‌که در ساختارگرایی تکوینی گلدمن دیدیم، به‌خوبی ایفا می‌کند و از این نظر به‌طبقه‌نخبگان (یا گروه ممتاز) مورد نظر وی تعلق دارد. شاملو طرح و توضیح جامعی از دوسوی قطبین مورد نظر در توصیف وضع موجود و مطلوب ارائه می‌دهد. اما در این ساختار درونی معنی قائم به ذات و مستقل از بیرون نیست، بلکه معنای کلی در ذیل ساختار کلان ادبیات سوسیالیستی قرار می‌گیرد. وی اگرچه به‌شدت سعی دارد قامتی بومی و محلی به‌آثارش بدهد اما در این زمینه فقط در بعد شکلی و فرمال و زیبایی‌شناسانه موفق است و در بعد محتوایی که بنیان اصلی و پیام جدی آثارش را بازتاب می‌دهد به‌شدت وابستگی معرفتی و شناختی دارد. روش تحلیل گفتمان انتقادی فرکلاف که در توضیح موردی اشعار وی در بخش قبل از آن بهره گرفتیم، این امر را به‌وضوح نشان می‌دهد. روش فرکلاف بدیهی انگاری و غیر ایدئولوژیک بودن متون و کردارهای گفتمانی را رد کرده و با تحلیل آن‌ها وجود وابستگی‌های ساختاری و معرفتی آنها را به بیرون از خود نشان می‌دهد. دغدغه شاملو در اشعار، مصاحبه‌ها و نوشته‌هایش نشان از این وابستگی ساختارگرایانه دارد. برای توضیح بهتر این امر تعدادی از این دوگانه‌انگاری‌های سلسله‌مراتبی در گفتمان شاملو را به‌این ترتیب نشان می‌دهیم:

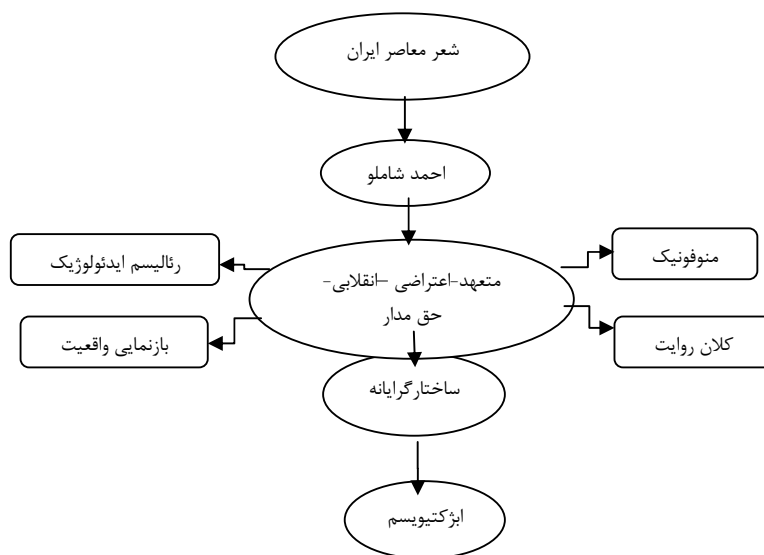


شکل ۳- دوقطبی خیر و شر در گفتمان شاملویی

این دوگانه انگاری‌های سلسله مراتبی که از ویژگی‌های متون ساختارگرایانه است، هر یک مطابق تعلقات ویژه ایدئولوژیکی شاملو ارتباطی معین و یک‌به‌یک با مدلول خود دارند. با این وصف تحلیل گفتمان شاملو بر اساس روش‌های تحلیل ارائه شده در این تحقیق را می‌توان در شکل زیر (شکل ۴) نشان داد.



شکل ۴ خلاصه تحلیل معرفت شناسی گفتمان شاملویی را نشان می‌دهد.



شکل ۴- تحلیل نظری گفتمان شاملو

نتایج

از آن جایی که اجتماع علمی در ایران در همه حوزه‌های علمی و از جمله در علوم انسانی از فقر نظریه‌پردازی و تولید تئوری در رنج است، تحقیقاتی از این دست نشان می‌دهد که ادبیات ایران از گذشته‌های دور تا کنون هم‌سنگ ادبیات جهانی در ابعاد مختلف و از جمله در پرداختن و بازتاب مسائل مختلف اجتماعی موفق بوده است و یکی از توانمندی‌های بنیادی جامعه ایران است که حساب شده و اصیل به موضوعات متفاوت اجتماعی و انسانی در قالبی هنرمندانه و زیبایی‌شناسانه پرداخته است. تحقیقات مختلف و از جمله تحقیقات جامعه‌شناختی این آثار توانسته کارکردها و توانمندی‌های پنهان موجود در آن‌ها را بیشتر آشکار نماید. ساختارگرایی از مباحث جدید در جامعه‌شناسی و نقد ادبی به‌شمار می‌آید و نقد آثار ادبی ایران بر اساس این صورت‌های جدید نظری ظرفیت‌های اجتماعی عمیق موجود در این آثار را بیشتر آشکار می‌کند و محدودیت تحلیل‌های فرمالیستی و بک بعدی به‌این آثار را کاهش می‌دهد. از جمله آنچه در مورد شاملو به عنوان یکی از نمایندگان توانمند ادبیات متعهد آورده شد، بخشی از ابعاد رویکردهای اجتماعی موجود در شعر متعهد را نشان داد. نتایج این تحقیق نشان می‌دهد که ادبیات شاملویی در واقع اعتراض به‌نوعی از ایدئولوژی در مقابل تبلیغ و توصیه به‌نوع دیگری است. وی در توصیف دو قطب متباین و متضادی که توصیف می‌کند صورتی از خود بیگانگی انسانی جامعه موجود را با صورتی دیگر که آن هم از خودبیگانه ساز و انسانیت زداست عوض می‌کند. شاملو متأثر از تعیین‌گرایی ایدئولوژیک مارکسیستی با قرائتی خاص که کل ادبیات به‌اصطلاح رهایی‌بخش قرن بیستم را تحت تأثیر خود قرار داده بود به بر ساخت فضای انقلابی و جامعه آزاد مورد نظرش می‌پردازد. این فضا الگوهای مشترکی با جامعه پیشا انقلابی از نظر ایدئولوژی زدگی و اسارت انسان دارد. به‌این معنی در هر دوسوی این قطبین قدرت با استفاده از امکان‌های در اختیار از جمله نخبگان معتقد بر ساخت جامعه‌ای توده‌ای و تابع را ادامه می‌دهد. شعر لوح شاملو به‌زیبایی این تصویر رقت بار را انعکاس می‌دهد در این شعر رهبر انقلابی مانیفیست قطعی مبارزه را در میدانی و در مکانی بلند که توده ناآگاه در پایین و دورش را گرفته‌اند، می‌خواند و انتظار دارد که مردم بدون هیچ نظر و اعتراضی پیروی کنند و بپذیرند. این امر نشان می‌دهد که هیچ تحول پارادایمیکی در توصیف شرایط جدید نسب به‌قبل در این گونه ادبیات براندازانه و انقلابی روی نداده است. به‌عبارتی در این اعتراض به شیئی وارگی و ابزار شدگی انسان در شرایط مورد نقد خدشه‌ای وارد نمی‌شود و فقط صورت آن تغییر می‌یابد، چرا که اگر به‌پیروی از یک هستی‌شناسی نهیب می‌زند، در مقابل جامعه را به‌پیروی و متابعت به‌نوع دیگر فرا می‌خواند. یعنی در هر دو صورت با غیاب انسان کنشگر مواجهیم و انسان همچنان ابژه ایدئولوژی باقی می‌ماند. در این بینش نویسنده سعی دارد باورهای یک اقلیت را به‌عنوان معنای عمومی و حقیقت عینی و جامع جا بزند. نتیجه چنین آثاری کمک به بر ساخت جامعه‌ای توده‌ای، تابع و حتی فاشیستی است که آفت آن می‌تواند ویرانگر و مخدر باشد. در چنین آثاری خلاقیت

و آفرندگی هنرمند بیشتر در بعد زیبایی شناسیک، شکلی و واژه پردازی است، اگرچه شکل دادن به معنا و پرداخت و آماده سازی آن به صورت شعر ذوق و توانایی زیادی می‌طلبد، اما در هر صورت ابتکار و آفرینشگری در بعد محتوایی رقیقتز از قالب اثر هنری است. هنرمندان در تولید این آثار بیشتر ابزار معنا و ایدئولوژی هستند و به همین دلیل اگرچه از معرفت‌شناسی موجود و حاکم نقدی انقلابی و ویرانگر دارند اما چون خود پای در صورت دیگر از معنا که آن هم استبدادی و بسته است دارند، از واژه های آزادی‌خواهانه فقط استفاده ابزاری می‌کنند و قرائت سخت و یکه‌ای از مفاهیم تبیین کننده جامعه موجود و مطلوب دارند. این امر به دو شیوه امکان کالایی شدن فرهنگ را به دنبال دارد. در روش اول هنرمند آگاهانه ابژه ایدئولوژی است. از این امر مطلع است و به‌استخدام آن در آمده است و برای این کار دست‌مزدی دریافت می‌کند و هنرش را به‌طریق دل‌خواه صاحبان قدرت و سرمایه تولید می‌کند و نحوه توزیع آن را به‌کسانی که او را استخدام کرده‌اند وا می‌گذارد و سیستم هم از طرق مختلف این کالای فرهنگی و البته ایدئولوژیک را در میان مردم توزیع می‌کند. استفاده از رسانه‌های در اختیار، سیستم های آموزشی و مدارس، شبکه‌های اجتماعی و اینترنت از وسایل مورد استفاده برای توزیع و تدریس و آموزش این امر به‌شمار می‌آیند. در این فرآیند توانایی هنرمند چون کالایی از او خریده می‌شود تا در اختیار منافع سیستم قرار گیرد و البته خود هنرمند به‌کالا تقلیل یافته حضور و وجود انسانی‌اش را از دست داده است. اما در شیوه دوم هنرمند اگرچه همچنان ابزار دست ایدئولوژی است اما به‌آن اعتقاد دارد و تمام توانش را برای تبلیغ و توجیه هنرمندانه آن به‌کار می‌گیرد و این نوع از معرفت به‌هستی را امکان اصلی رهایی و آبادانی می‌داند. در شکل اول میزان دست‌مزد است که کیفیت و نوع کالای هنری تولید شده را تعیین می‌کند اما در این‌جا هنرمند با باور عمیق‌تری به‌تولید اثر خود دست می‌زند و اتفاقاً اثر اجتماعی این‌گونه آثار از دسته اول بیشتر است چرا که هنرمند عاشقانه پای در این راه نهاده و از تمام توان خود برای توجیه و باوراندن آن به‌عنوان تنها حقیقت موجود و یکه به‌توده‌های اجتماعی بهره می‌گیرد. شاملو به‌نظر می‌رسد از گروه دوم باشد. در این دسته هنرمندان به‌پیشروان و پیشاهنگان انقلابی مردم تبدیل می‌شوند و انتظار دارند مردم پیام آن‌ها را بدون نقد و لرزش بپذیرند. چنین دیدگاه‌های تمامیت خواهانه‌ای بستر تولید جامعه‌ای تابع و پیرو را فراهم می‌کند که صرفاً باید به‌مصرف کالاهای فرهنگی خاص اقدام کند، جامعه‌ای توده‌ای که همواره در پی چنین قهرمان‌پروری‌هایی است و در خلأ آن‌ها اسیر و سرگردان باقی می‌ماند. چنین جامعه‌ای اعتماد به‌نفسش را از دست می‌دهد و به عمل پیشروان انقلابی که خود از عوامل و کارگزاران ایدئولوژی‌اند تبدیل می‌شوند. یعنی با یک ساختار عمودی و سلسله مراتبی مواجهیم. خط فکری شاملو با توجه به آنچه تاکنون از وی آورده‌ایم در چنین مسیری قرار دارد. او ادعای در اختیار داشتن حقیقت را دارد و از خود و اعتقاداتش اسطوره سازی می‌کند. وی اگرچه به‌نقد و رد استبداد و ناآگاهی می‌پردازد اما در درون خود استبداد

بدتری را حمل می‌کند و آگاهی که در صدد تولید آن است کاذب و گمراه کننده است. فاشیسم، رادیکالیسم و توتالیتراریسم ریشه در چنین اندیشه‌هایی دارند و از چنین ابزارهایی برای تغذیه خود استفاده می‌کنند. باید توجه داشت که فاشیسم فقط در شکل دولت یا حاکمیت ظاهر نمی‌شود بلکه در وجود افراد، نهادها و احزاب نیز دیده می‌شود. هنر ابزاری و تمامیت خواه از امکان‌ها و ابزارهایی است که تأثیر مخرب فرهنگی آن تولید چنین فضایی است. به‌ویژه در جوامع بسته و سنتی که میزان برخورداری‌های مدنی و فرهنگی پایین است بُرد و نفوذ این آثار بیشتر است. در این جوامع توده مردم اسارتی دوسویه به‌ایدئولوژی دارند. به‌این معنی که هم اسیر وضعیت موجود و حاکم است و هم اسیر انقلابیون آرمان‌خواهی که منبع راهنمای آن‌ها چنین کالاهای فرهنگی است. خروجی چنین وضعیت دشواری تربیت و تولید آدم‌هایی است که نسبت به‌فرودست استبداد رای دارد و همواره از فرادست تبعیت کرده فرمان می‌برد. قدرت ابتکار و خلاقیت و کنشگری‌اش تقلیل یافته و حتی ویران شده است. انسان چنین جامعه‌ای که مقهور فرهنگ کالایی است، از آن جایی که خود همواره در معرض تهدید، فریب و خشونت‌ورزی است خود نیز به‌عنصری فریب‌کار و خشونت طلب تبدیل می‌شود. این مباحث سطح سوم از روش‌شناسی فرکلاف را نشان می‌دهد چرا که تأثیر پذیری متن شاملو به‌عنوان یک پرکتیس گفتمانی را از قدرت و ایدئولوژی به‌روشنی توضیح می‌دهد.

منابع

- احمدی، بابک (۱۳۸۹)، *ساختار و تأویل متن*، تهران: نشر مرکز.
- پورعظیمی، سعید (۱۳۹۶)، *بام بلند هم چراغی* (با آیدا در باره شاملو) تهران: هرمس.
- پوپنده، محمد جعفر (۱۳۹۲)، *درآمدی بر جامعه‌شناسی ادبیات*، تهران: نقش جهان.
- دستغیب، عبدالعلی (۱۳۸۵)، *شاعر عشق و سپیده دمان*، تهران: انتشارات آمیتیس.
- روله، یورگن (۱۳۹۳)، *ادبیات و انقلاب*، مترجم علی اصغر حداد، تهران: نشر نی.
- ریتزر، جرج (۱۳۸۳)، *نظریه جامعه‌شناسی در دوران معاصر*، ترجمه محسن ثلاثی، تهران: انتشارات علمی.
- سلطانی، علی اصغر (۱۳۹۴)، *قدرت گفتمان و زبان* (سازو کارهای قدر در جمهوری اسلامی) تهران: نشر نی.
- شاملو، آیدا (۱۳۹۶)، *سندباد در سفر مرگ* (مجموعه گفتگوهای احمد شاملو) تهران: نشر چشمه.
- شاملو، احمد (۱۳۹۴)، *مجموعه آثار*، تهران: انتشارات آگاه.
- علایی، مشیت (۱۳۸۰)، *نقد ادبی و جامعه‌شناسی*، *کتاب ماه ادبیات و فلسفه* (۴۶ و ۴۷).
- قهرمانی، مریم (۱۳۹۳)، *ترجمه و تحلیل انتقادی گفتمان*، تهران: نشر علم.
- یورگنسن و فیلیپس (۱۳۸۹)، *نظریه و روش در تحلیل گفتمان*، مترجم هادی خلیلی، تهران: نشر نی.
- saussure. F.D. (1959), *Course In general linguistics*. New York.
- Fairclough (1995), *critical Discourse Analysis London*. Longman.
- Fairclough (1989), *Language and Power*. London. Longman.